

تفاوت‌های فقه فردی و حکومتی از منظر شناخت «موضوع»، «تکلیف» و «مكلف»

محمدجواد حیدری خراسانی*

محمد نوذری فردوسیہ**

علی خلف خانی***

چکیده

فقه رایج دانشی روشمند و مبتنی بر حجیت در راستای استنباط احکام شرعی است. اساساً این روش، در شناخت تکالیف و انطباق احکام بر موضوعات دارای ماهیتی جزءنگر و مبتنی بر منطوق انحلالی و تجزیه‌ای است. در مقابل، فقه حکومتی که برخاسته از یک نیاز اجتماعی است معتقد به تحول در روش کشف حکم، شناخت موضوعات و انطباق احکام بر موضوعات بر اساس منطوق مجموعه‌نگر است. نتیجه این دو نگاه تفاوت‌هایی است که در شناخت موضوعات، تکالیف و مکلفین احکام در حوزه فقه فردی و فقه حکومتی به وجود می‌آید. نگارندگان در پژوهش حاضر با مطالعه درجه دوم و روش-شناسانه درصدد تحلیل و بیان تفاوت‌هایی هستند که در حوزه موضوع، تکلیف و مکلف میان فقه فردی و حکومتی وجود دارد.

واژگان کلیدی

فقه حکومتی، فقه فردی، موضوع، تکلیف، مکلف.

dr.mjheydari@gmail.com

abasaleh.s@gmail.com

khalafkhani110@gmail.com

* استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم

** استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم

*** دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم (نویسنده مسئول)

طرح مسئله

دانش فقه مانند هر دانش دیگری، دارای مبانی دین شناختی، جامعه‌شناختی و انسان‌شناختی است که عمدتاً در علم کلام مورد بحث قرار می‌گیرد. مبانی دین شناختی عمدتاً ناظر به استنباط و شناخت «تکالیف» شرعی با تکیه بر دو منبع اصلی دانش فقه یعنی کتاب و سنت هستند و تأثیرات کاربردی مستقیم و غیرمستقیم در حوزه دانش فقه داشته‌اند. در بحث از مبانی جامعه‌شناختی، بیشتر به «مکلف» تکالیف و احکام پرداخته می‌شود. اینکه احکام فقهی به چه کسی تعلق می‌گیرد؟ احکام در صورت اضطرار یا الحاق چگونه شامل مکلف می‌شود؟ و سؤالات دیگر که باید پاسخ به آن‌ها را در حوزه جامعه‌شناختی فقه جست و جود کرد. اساساً تقسیمات متعدد در دانش اصول و فقه رایج نتیجه تفصیل به وجود آمده در این حوزه است. به‌عنوان مثال؛ انواع تقسیمات واجب به عینی و کفائی، تعیینی و تخییری، معلق و منجز، مشروط و مطلق و غیره، حاصل زاویه نگاه متفاوتی به مکلف است. در نگاه رایج فقهی اساساً «مکلف فردی» موردنظر بوده و تکالیف فقهی نیز به آحاد مکلفین تعلق گرفته است. ولی سؤالاتی از قبیل اینکه؛ آیا وحدتی فراتر از فرد نیز می‌تواند مکلف احکام قرار گیرد؟ آیا می‌تواند قائل به هویت حقیقی جامعه شد و در نتیجه آن را مورد بعث و انبعاث قرار داد؟ همواره بدان پرداخته نشده است. به عبارت بهتر، منطق حاکم بر این دانش اجازه پرداخت به چنین سؤالاتی را نداده است. این نکته‌ای است که در مبانی علم شناختی بایست بدان پرداخته شود. سؤالاتی از قبیل؛ منطق حاکم بر دانش فقه، چگونه منطقی است؟ آیا این منطق موضوعات را در خود تجزیه می‌کند یا می‌تواند موضوعات احکام به صورت نظام‌مند تحلیل نماید. اگر منطق حاکم بر آن از نوع «تجزیه‌نگر» باشد، به‌ناچار موضوعات را به صورت تفکیک شده و مجزاً مورد بررسی قرار خواهد داد. در نقطه مقابل، اگر منطق آن «مجموعه‌نگر» باشد و بتواند «نسبت‌ها» و «رابطها» را بسنجد در شناخت، کنترل و پیش‌بینی احوالات اجتماعی نقشی تأثیرگذار خواهد داشت؛ بنابراین در حوزه علم‌شناسی دانش فقه، با مطالعه، تحلیل و توصیف «موضوعات» مواجه هستیم. توجه به این مبانی در تحلیل فقه موجود و فقه حکومتی نیز بسیار مهم و راهگشا و بیانگر تفاوت‌هایی است میان فقه فردی و فقه حکومتی وجود دارد.

۱. اوصاف موضوع در فقه موجود و فقه حکومتی

موضوع و موضوع شناسی یکی از ارکان تفقه و بخصوص در قلمرو فقه حکومتی، از اهمیتی مضاعف برخوردار بوده و نیازمند دانش و کارشناسی تخصصی است. از این رو موضوع شناسی یکی از مجاری ارتباط و پیوند میان تفقه و علوم به حساب می‌آید. از آنجاکه موضوع شناسی به پشتوانه تحلیل رفتار منطقی و نحوه کنش پدیده‌ها انجام می‌گیرد، شناخت موضوعات، به‌ویژه در حوزه «فقه حکومتی» با موضع علم شناختی و منطق تبیین اشیا رابطه مستقیم دارد. در ادامه به مقایسه مؤلفه‌های علم شناختی فقه موجود و فقه حکومتی با تأکید بر منطق تحلیل موضوعات احکام می‌پردازیم.

۱-۱. تجزیه نگری؛ منطق حاکم بر استنباطات فقهی موجود

در منطق ارسطویی اشیا به واسطه جنس و فصل تعریف می‌شوند (مظفر، ۱۳۷۹، صص ۱۱۶-۱۲۳). به عبارت دیگر ماهیت اشیا به واسطه مقومات داخلی و اجزاء مفهومی آن (ذاتیات شیء) شناخته می‌شود. گاهی در تحلیل‌های منطقی، از این نوع شناخت به شناخت «ذاتی» اشیا یا نگاه مبتنی بر «اصالت ذات» تعبیر می‌شود. به طور مثال؛ انسان به «حیوان ناطق» تعریف می‌شود. حیوان، جنس تعریف و ناطق بودن فصل او نسبت به سایر موجودات زنده است. در واقع مفهوم عام (جنس) و مفهوم ممیز این شیء (فصل)، اجزاء مفهومی انسان می‌باشند؛ بنابراین اگر بتوان شیء را به حد تام آن تعریف کرد، به تبع آن شیء نیز شناخته شده است.

بر اساس این تعریف، «نسبت‌ها»، «رابطه‌ها» و «جایگاه» شیء در تعریف و هویت شیء و به تبع در احکام آن دخالتی ندارند. در این دستگاه منطقی، اصل ربط و نسبت، اصل جهت و اصل هماهنگی اجزاء در شناخت آن نادیده گرفته شده و کل یا مجموعه در سایه تجزیه آن به اجزاء قابل شناخت می‌گردد؛ بنابراین اینکه شیء در ضمن ترکیب با چه عناصری دیگری باشد و در چه ربط و نسبتی قرار گیرد یا در چه جایگاهی افکنده شود، در شناخت ماهوی آن مزیتی ایجاد نخواهد کرد.

منطقی که فقه رایج در شناخت موضوعات بر آن استوار است، نوعی از منطق تجزیه نگر و گزاره‌ای است. به عبارت بهتر، در شیوه تطبیق کنونی احکام بر پدیده‌ها، اشیا مرکب تجزیه شده و عناوین فقهی موجود بر اجزا تطبیق می‌شود. اساساً منطق و دستگاه

فقهی از طریق تجزیه موضوعات بخصوص موضوعات مستحدثه به اجزاء آن، به کنکاش در مورد احکام آن می‌پردازد، بدون اینکه ربطها و نسبت‌های پدیده را بسنجد و روابط پدیده‌های جدید را در کلیت و وحدت خود تحلیل نماید. به‌عنوان مثال؛ در شیوه تفقه موجود، احکام پدیده‌ای مانند بانک تجزیه شده و هر یک از اجزاء و قطعات آن تحت یک باب فقهی گنجانده می‌شود تا مشروعیت پیدا نماید و عدم مخالفت آن با اصول شریعت رعایت شده باشد. درحالی‌که بانک یک سیستم ناظر به روابط اقتصادی اعتباری است که در زمینه‌ای از نظام تولید شکل گرفته و با اجزای دیگر سیستم اقتصادی شامل شرکت‌های سهامی، بیمه، فروشگاه‌های زنجیره‌ای و غیره ارتباط دارد.

۱-۲. کل‌نگری؛ نگرش خاص در موضوعات فقه حکومتی

به نظر می‌رسد منطقی که نتواند کل را بشناسد و ربطها را در درون آن لحاظ کند، عملاً در شناسایی اجزاء نیز به توفیق نخواهد رسید؛ زیرا ماهیت اجزاء نیز در سایه کل و در روابطی که با دیگر اجزاء برقرار می‌کند نهفته است، علاوه بر اینکه اساساً اجزاء و روابط نیز در جهت و غایت خاص آن کل قابل تعریف و شناسایی است.

ضرورت پاسخ به سؤالات مبنایی همچون؛ آیا پدیده‌های پیچیده دنیای جدید سنخ جدیدی از «موضوعات» هستند که از جهات مختلف با «موضوعات مبتلابه افراد در گذشته» است که به آن‌ها «موضوعات تخصصی» گفته می‌شود؟ آیا می‌توان یک موضوع مرکب و نظام‌مند (موضوعات تخصصی) را به عناصر آن تجزیه کرده و نسبت به عناوین آن‌ها قضاوت نمود و درنهایت حکم «کل» را بیان کرد؟ مواجهه «فقه حکومتی» با موضوعات مستحدثه باید ناظر بر تغییرات آن‌ها و یا فعال باشد یا صرف پاسخگویی می‌توان راهگشا باشد؟ ملازم با رجوع به نوع دیگری از منطق تحلیل پدیده‌ها و موضوعات است که نقایص پیشین را نداشته باشد. در این راستا نوع دیگری از منطق شناخت در حوزه موضوع شناسی وجود دارد که نسبت و روابط مابین پدیده‌ها را لحاظ می‌کند و موضوع را در قالب وحدت و کلیت خود مورد شناسایی قرار می‌دهد. از این منطق با عنوان منطق «مجموعه نگر» یاد می‌شود. بدین ترتیب آنچه در شناخت موضوعات فقه حکومتی، مورد استفاده قرار می‌گیرد نوعی از منطق «کل‌نگر» یا نظام‌مند

است که اساساً اشیاء و موضوعات خارجی تخصصی را بر اساس «مقیاس» غیر فردی مورد مطالعه و شناخت قرار می‌دهد.

۱-۳. وجود ربط و تقوم میان اجزای کل

با توجه به منطق مجموعه نگر، اجزای کل غیر از مقومات درونی خود، دارای روابط و نسب بیرونی نیز می‌باشند؛ یعنی دارای روابط و نسبت‌هایی در بیرون از خود و با دیگر اجزاء هستند که در صورت تغییر آن‌ها، ماهیت اجزاء نیز منقلب می‌شود و دیگر فاقد هویت نخستین خود است. اساساً در «کل» نگری، «ذات» یا جزء فارغ از شرایط، روابط و نسبت‌ها دیده نمی‌شود، بنابراین جزء در شرایط و روابط تعریف می‌گردد. جزء، مقوم به شرایط و روابط و جایگاه خودش است، به عبارت بهتر «ربط»، از مقومات اشیاء است. اجزاء در روابط تعریف می‌شوند و وقتی روابط اجزاء تغییر کرد، ماهیت و هویت آن جزء نیز تغییر می‌کند. در نگاه «اصالت ربط»ی روابط، مقوم حقیقی اشیاء هستند (میرباقری، ۱۳۹۲، صص ۲۷۱-۲۷۲).

منطق مجموعه نگر یا «نظام‌مند» تفکری کل نگر است که از سطح به عمق و از جزء به کل گذر می‌کند. درحالی‌که تکیه صرف بر جزء نگری، امکان فهم الگوهای حاکم بر پدیده‌ها را از بین می‌برد. تفکر کل نگر نوعی نگاه به جهان هستی و پدیده‌های آن است. در این نوع از منطق تحلیل موضوعات، صرفاً به اجزاء و جزئیات یک کل نگاه نمی‌شود بلکه چگونگی تعامل بین اجزاء و نیز برهم‌کنش آن‌ها و محیط، بررسی می‌شود. به عبارت دیگر، مشخصه مهم یک کل، تعامل و ارتباط است و ویژگی‌های اصلی آن از تعامل اجزا به دست می‌آید نه از رفتار مستقل اجزا.

نکته مهم دیگر آن است که میان عناصر کل از نظر رفتاری و نوع تأثیر هر یک بر کل، وابستگی متقابل وجود دارد؛ یعنی نحوه رفتار هر عنصر و نیز نحوه تأثیر هر عنصر بر کل، بستگی به چگونگی رفتار حداقل یک عنصر دیگر از سیستم دارد. به عنوان مثال در بدن انسان، نحوه رفتار چشم بستگی به نحوه رفتار مغز دارد؛ بنابراین رفتار اجزاء هم بر یکدیگر اثرگذار است و هم بر کل. به عبارت گویاتر، در سایه کل و روابط و تعلقات اجزاء، نحوی از «هماهنگی» مبتنی بر «غایت» میان اجزای آن برقرار است و کم و کیف و

چگونگی رابطه بین اجزای یک کل، در نسبت میان «مبنا» و «هدف» آن تعیین می‌شود؛ بنابراین برای تصرف در کل، باید اولاً متغیرهای حاکم بر آن را تعیین کرده و نسبت بین اوصاف و متغیرها را ملاحظه نموده تا بتوان مدلی برای پیش‌بینی، هدایت و کنترل آن ارائه نمود.

در این نوع نگاه به منطق رفتاری پدیده‌ها، هیچ جزئی مستقل و بریده از اجزای دیگر دارای هویت مستقل نیست. بلکه ماهیت آن در سایه روابط و غایت کل قابل دستیابی است. روابط و تعلقات رهنمون این نکته مهم است که عملاً نمی‌توان اجزای کل را انتزاع نموده و چون هویتی تهی، در ذیل روابطی دیگر در آورد. یک کل، کل است و وحدانی، بنابراین نمی‌توان آن را به اجزای مستقل تقسیم نمود؛ زیرا ویژگی‌های کل، در هیچ یک از اجزا به‌طور مستقل وجود ندارد. به‌عنوان مثال، اجزای یک نظام اقتصاد سوسیالیستی مانند تعاونی‌ها و یا نحوه تولید و غیره الزاماً باید در رابطه با کل نظام اقتصاد سوسیالیستی مطالعه شود؛ در غیر این صورت با تفکیک آن از دیگر عناصر و مطالعه موردی آن، این توهم حاصل خواهد شد که امکان استفاده آن در یک بستر دیگر ممکن خواهد بود (درخشان، بی‌تا، ص ۲۱۸)، درحالی‌که اجزاء نه قابلیت انتزاع و نه کارکرد خارج از سیستم اصلی خود را ندارند.

۱-۴. موضوع فقه حکومتی؛ پدیده‌های نظام‌مند و تخصصی

در مقابل موضوعات شرعی و عرفی، عنوان دیگری از موضوعات وجود دارد که تعریف و تعیین حدود آن به‌مراتب پیچیده‌تر است و شناسایی آن نیازمند کارشناسی اسلامی است (نه کارشناسی سکولار). این عناوین، موضوعاتی هستند که نه شرع آن‌ها را معین کرده است و نه در عرف مردم قابل تشخیص می‌باشند؛ مانند پدیده‌هایی که شناخت آن بدون داشتن تخصص‌های لازم امکان‌پذیر نیست.

از این‌رو شناخت این قبیل موضوعات، نیازمند منطقی است که بتواند جایگاه عناصر را در ترکیب با یکدیگر و در نسبت با کل ملاحظه کرده و درنهایت به قضاوت نسبت به مجموع آن بپردازد. پدیده‌های اجتماعی غالباً این‌گونه‌اند؛ موضوعاتی از قبیل بانک، بیمه، بورس، شرکت‌های سهامی که «نظام اقتصادی» را تشکیل می‌دهند، از این دست

می‌باشند که می‌توان آن‌ها را موضوعات «کلان» نامید؛ بنابراین منطق موضوع شناختی جزئی‌نگر ناظر بر موضوعات خرد و منطق مجموعه‌نگر ناظر به موضوعات خارجی کلان و نظام‌مند است.

۲. اوصاف تکلیف در فقه موجود و فقه حکومتی

در فقه موجود به تبع ماهیت انحلالی خطابات شرعی، تکالیف نیز منحل شده و به تعداد مکلفین و نسبت به آحاد مردم، به صورت عینی یا کفائی منجز می‌شوند. خطاب انحلالی؛ خطابی است که متکفل بیان حکم شرعی برای فرد یا افراد خاص و معین است. ویژگی این نوع خطاب شرعی، وضوح و روشن بودن آن از جهت مخاطب و نیز دخالت عنصر قدرت و علم بر فعل یا ترک است. در این نوع خطابات قدرت، شرط فعلیت تکلیف است و تحقق حکم مشروط به شرایط عمومی تکلیف است. به‌عنوان مثال؛ خطاب «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک» (مائده: ۶۷)، یک خطاب شخصی است. همچنین بر اساس نظریه خطابات انحلالی، خطاب «لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵)، به صورت مستقیم به هرکس می‌گوید باید به اقامه قسط اقدام کند. بسیاری از علمای علم اصول، خطابات عام شرعی را از سنخ خطابات شخصی و انحلالی می‌دانند.

اساساً نظریه خطابات شخصی دست به‌گونه‌ای انتزاع در دامنه حکم‌شناسی می‌زند که در آن طبیعت منتزعه را آینه افراد می‌داند، بنابراین حکم بر طبیعت نیز حکم بر افراد آن خواهد بود. در این صورت لاجرم حکم به خطابات‌های شخصی و تکلیف نیز به تعداد مکلفین منحل می‌شود. مطابق این نظریه، انحلال‌گریزناپذیر است، زیرا عدم انحلال خطاب، به معنای عام مجموعه‌ای بودن آن است و آن نیز در موضوع خطاب ممکن نیست. در این خطابات فرض عمومی آن است که خطابات کلی شارع به‌گونه‌ای به خطابات شخصی یا صنفی انحلال می‌یابند. انحلال در خطاب شخصی، انحلال واقعی و حقیقی است نه انحلال حکمی، یعنی خطاب منحل متکثر می‌شود به تعداد مکلفین. نکته مهم آن است که تلقی شخصی از خطابات، اولاً مبادی مستقلاً را برای خطابات عام و کلی شارع لحاظ نمی‌کند، ثانیاً؛ به همین دلیل، خطابات عامه را با تکیه

بر مبنی و مبادی خطابات خاص و شخصی تفسیر می‌کند. نتیجه آنکه، در مواجهه با مشکلی چون جمع بین احکام ظاهری و واقعی که در اکثر موارد خطابات عمومی رخ می‌دهد، لاجرم یا به انکار اراده جدی شارع نسبت به امر واقعی می‌رسد و یا به لحاظ اهمیت امر واقع، به انکار اراده جدی نسبت به امر ظاهری کشانده می‌شود. در هر دو صورت، فقیه ملتزم به چنین مبنایی، ناگزیر است که از ارزش و استقلال معنایی نهفته در خطابات عامه شریعت دست بردارد و با تقلیل و انحلال آن در خطابات خاص، در واقع آن را به این بفروشد (فیرحی، ۱۳۹۳، ص ۳۲۹).

اما مبتنی بر فقه حکومتی سنخ دیگری از تکلیف قابل تحقق است که همه مکلفین در آن مشارکت می‌کنند، اما نه به صورت کفائی. در این نوع از تکلیف، یک جمع انسانی در صورت وحدانی خود، مکلف به انجام فعلی «مرکب» هستند. در ادامه به صورت مختصر به تبیین ارکان و مؤلفه‌های این تکلیف می‌پردازیم.

۲-۱. شمول تکلیف نسبت به فعل، آثار و متعلقات آن

در حوزه فقه حکومتی با احکامی روبرو هستیم که موضوع آن‌ها نمی‌تواند بی‌واسطه از مکلف صادر شود، بلکه مکلف فعل خود را به گونه‌ای طراحی می‌کند که اثر آن تحقق مکلف‌به باشد، مانند وجوب تشکیل دولت اسلامی یا حتی نتیجه‌گرایی در امر به معروف و نهی از منکر؛ بنابراین در این موارد، تکلیف شرعی نه به خود فعل، بلکه به تحصیل امری تعلق می‌گیرد که فقط می‌تواند پیامد فعل مکلف باشد (حسنی، ۱۳۸۸، ص ۱۷۸). در مقابل مبتنی بر شیوه تفقه کنونی در حکمی مانند وجوب نماز، حکم بنفسه روی خود فعل است، یعنی آنچه از مکلف بی‌واسطه صادر می‌شود.

از طرف دیگر موضوعات و پدیده‌های تخصصی و نظام‌مند اجتماعی وابستگی بسیار فراوانی به زمان و مکان دارند. پدیده‌های اجتماعی با وجود ثبات صورت، وابسته به موقعیت هستند؛ به‌طور مثال در پدیده‌ای به نام انتخابات، رأی مردم در یک موقعیت (نظریه انتخاب فقیه) به معنای انتخاب است و در موقعیت دیگر (نظریه انتصاب فقیه) به معنای پذیرش است (حسنی، ۱۳۸۸، ص ۱۷۸)؛ بنابراین اولین خصیصه

تکالیف حوزه فقه حکومتی، شمول تکلیف نسبت به آثار آن و وابسته بودن به موقعیت زمانی و مکانی است.

۲-۲. نظام‌مند بودن تکلیف

تکلیف در حوزه فقه حکومتی اساساً ناظر بر کل بماهو کل است و امثال آن‌هم به کل مکلفین برمی‌گردد، بنابراین تکالیف نظام‌مند هستند. امثال این تکلیف به‌گونه‌ای نیست که با فعل برخی از عهده‌دیگران ساقط گردد (برخلاف تکلیف کفائی)، یا امثال به‌گونه‌ای نیست که تکلیف مشابه هم باشند (برخلاف تکلیف عینی). بلکه اولاً و بالذات جامعه، در کلیت خود و از حیث وحدانی خود، مأمور به انجام تکلیفی شده است؛ مانند وجوب اقدام برای تشکیل حکومت اسلامی که فعلی مرکب است و اشخاص مکلف به تحقق این فعل مرکب هستند. درعین حال، نه به تعداد مکلفان، بلکه این فعل تنها یک بار محقق می‌گردد. در این‌گونه اعمال، هر مکلف جزئی از عمل را انجام می‌دهد و مجموعه افعال آن‌ها که البته با ترتیب و موالات ویژه اعمال اجتماعی انجام می‌گیرند یک عمل بیش نیست (حسنی، ۱۳۸۸، ص ۱۷۹)؛ بنابراین، در امثال این تکلیف هر کس نقش خاص خود را در مجموع ایفاء می‌کند و فعل هرکدام در تحقق آن، مقوم و مکمل فعل دیگران است.

به‌عنوان مثال؛ اگر شکوفایی اقتصادی مسلمین مبتنی بر خرید کالای تولید داخل باشد، در این صورت تکلیفی متوجه جامعه و همه مکلفین شده است. اصلاح روندهای مدیریتی، برنامه‌ریزی‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت، مبارزه با قاچاق کالا، تصویب قوانین لازم، مبارزه با مفاسد اقتصادی و غیره وظایفی است که سازمان‌ها و نهادهای دولتی بر عهده دارند، از طرف دیگر اصلاح الگوی مصرف، توجه به مصرف تولیدات ملی، پرداخت مالیات، بهره‌وری در کار، سرمایه‌گذاری در بخش‌های تولیدی و غیره، از جمله وظایفی است که بر عهده آحاد مردم است؛ بنابراین این تکلیف در وجهی کلی متوجه هویت جمعی و وحدانی جامعه (جمع مکلفین) شده است و هر کس با توجه به جایگاه خود در این کل باید نسبت به امثال تکلیفش اهتمام بورزد. به‌گونه‌ای که درنهایت یک عمل و یک فعل محقق گردد.

۲-۳. سطوح مندی و تقوم تکلیف

تکالیف اجتماعی دارای سطوح مختلف هستند. کسی که حوزه اختیار و نفوذ بیشتری دارد، مکلف به سطح بالاتری از تکلیف است و به همین نسبت همه افراد به لحاظ جایگاه و کارکرد خود مکلف به امثال تکلیف در همان سطح هستند. به عبارت دیگر هر جزء از سیستم به نسبت ربطهایی که با بقیه اجزاء دارد، می‌تواند کارکرد داشته باشد. فعل یا ترک هر کدام از اجزاء در نظام یا کل، اثری را خلق می‌کند. این اثر در ترکیب و در جهت غایت سیستم یا نظام به نحوی است که موجب رسیدن به غایت نظام یا کل می‌شود. در نظام اسلامی نیز هر کدام از مؤمنین به نسبت جایگاه و شأن خود، دارای تکالیفی هستند که در کنار افعال دیگران منتج به غایت می‌شود (میرباقری، ۱۳۹۲).

از طرف دیگر احکام و تکالیف اجتماعی از قبیل احکام فردی و منفصل نیستند که فعل یا ترک آن‌ها به یکدیگر مرتبط نباشد، بلکه احکام مجموعه‌ای به هم پیوسته هستند که در نظامی هماهنگ باید امثال شوند. هماهنگی و پیوستگی در امثال نتیجه مکمل و متقوم بودن تکالیف در کنار هم هستند.

به‌عنوان نمونه؛ در تحقق اقتصاد مقاومتی هر یک از مکلفین باید سهم تأثیر خود را در تحقق آن انجام دهد. هماهنگی کلی و افق حرکت از طریق رهبری جامعه اسلامی مشخص شود، مجلس قوانین تسهیلی لازم را به تصویب برساند، نهادهای دولتی باید به اجرای قوانین مصوب مجلس در این زمینه پردازند، قوه قضائیه با موانع آن مبارزه کند، اصناف و نهادهای خرد تسهیلات و بسترسازی لازم را انجام دهند، بانک‌ها به ارائه تسهیلات لازم به مردم و کارگاه‌های صنعتی و تجاری و تولیدی پردازند و در نتیجه مردم نیز به اصلاح الگوی مصرف و خرید کالای داخلی و غیره، اهتمام ورزند. تنها در این صورت است که نتیجه لازم به ثمر خواهد نشست و اگر بخشی از مکلفین به وظیفه خود عمل ننماید، اقتصاد مقاومتی محقق نخواهد شد؛ بنابراین فعل و ترک همه مکلفین در قوام فعل و ترک‌های دیگر مؤثر است.

۲-۴. مشاع بودن عقاب و ثواب در تکالیف نظام‌مند

یکی از مباحث مربوط به احکام شرعی، بحث ثواب و عقاب است که بحثی کلامی تلقی می‌شود. در تکالیف نظام‌مند به دلیل متقوم بودن افعال به یکدیگر، همه مکلفین در

عقاب و ثواب همدیگر شریک می‌شوند. در چنین افعالی که مجموعه‌ای از مکلفین در آن حضور دارند، با پیوندهایی که از طریق همدلی، همفکری و همکاری میان آن‌ها برقرار می‌شود، عقاب یا ثواب فعل آن‌ها نیز به صورت جمعی و مشاع است که در واقع بیش از ثواب یا عقاب افعال انفرادی است. به بیان دیگر پیوند افعال و اجتماع آن‌ها همان‌گونه که موجب هم‌افزایی مضاعف آثار و نتایج خواهد شد، جزای فعل آن‌ها نیز به صورت تصاعدی افزایش می‌یابد. در این صورت یک فرد به میزان مشارکت خود، در مجموع ثواب یا عقاب افعال سهم خواهد داشت. البته ثواب و عقاب مشاع در این تکالیف به این معنا نیست که همه به یک اندازه، جزا داده می‌شوند بلکه هر فرد به نسبت مشارکت خود سهم می‌شود، همچون شرکت سهامی (میرباقری و دیگران، ۱۳۹۵، ص ۸۳). از این منظر، کانه یک فعل مشترک اجتماعی و تاریخی اتفاق می‌افتد که در این فعل مشترک، عده‌ای همدل و همفکر و همکارند و با کمک همدیگر، تکلیفی اجتماعی را امتثال می‌کنند و در ثواب یا عقاب به نحو مشاع و به نسبت سهم تأثیر هر کدام، سهم هستند.

۳. اوصاف مکلف در فقه موجود و فقه حکومتی

۳-۱. ماهیت اعتباری جامعه و حکومت در فقه موجود

یکی از معانی اعتباری بودن فقدان اثر خارجی آن شیء است و تحقق و منشأ اثر بودن آن در خارج بالعرض است (ملکی اصفهانی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۴۸). در مقابل، اصیل بودن و اصالت داشتن هر پدیده در اصطلاح رایج فلسفی، به معنای حقیقت خارجی آن است. به عبارت دیگر مفاهیم دو گونه‌اند. «امور و مفاهیم اصیل»؛ عبارت‌اند از آنچه در عالم خارج تحقق عینی دارند و معلول علت‌های خاص تکوینی می‌باشند و تنها با انشای لفظی و قصد و اراده محقق نمی‌شوند، بلکه باید علت‌های خاص آن‌ها موجود باشند (ملکی اصفهانی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۴۷)؛ مانند تمام موجوداتی که ما در جهان مشاهده می‌کنیم. این قسم همان مفهوم حقیقی و واقعی است و در علم اصول فقه نیز هرگاه مفهوم حقیقی اطلاق شود، مراد همین معنا می‌باشد. قسیم مفاهیم اصیل و

حقیقی، «مفاهیم غیر اصیل» هستند که عبارت‌اند از مفاهیم اعتباری یا انشائی و مفاهیم انتزاعی که وجود خارجی ندارند و منشأ اثر خارجی نیستند.

در یک تحلیل درجه دوم فقهی می‌توان به این نکته دست یافت که واحد مطالعه در فقه موجود بررسی تجزیه‌گرانه موضوعات و یافتن حکم افعال مکلف «فردی» در حد تعذیر و تنجیز است، نه یافتن حکم و تکلیف «جامعه» یا «حکومت». به نظر می‌آید این امر ریشه در پیشینه تاریخی و بستر پیدایش و تغییرات فقه دارد؛ از آنجاکه جامعه شیعه در طول تاریخ عمدتاً از مناسبات حکومتی دور بوده، نیازهای حکومتی متوجه فقاهت شیعه نگردیده و مورد سؤال واقع نشده است. در این صورت طبیعی است که مسائل فقهی معطوف به نیازهای مکلف فردی مورد دقت قرار گرفته است.

فقه موجود اساساً بر این اندیشه مبتنی است که مکلف احکام، هویت فردی آن‌هاست که وجود خارجی دارند و حقیقی‌اند بنابراین متعلق احکام قرار می‌گیرند. شاید بتوان به‌طور خلاصه، این تفکر را این‌گونه بیان کرد: «دیدگاه اصالت فرد معتقد است فقط فرد که می‌اندیشد و عمل می‌کند، در مقابل جامعه به‌خودی‌خود هیچ واقعیتی ندارد و چیزی جزء مجموعه افراد و اشکال ارتباطات و مناسبات میان افراد نیست. جامعه حاصل جمع همه افراد آن است نه چیزی ویرای آن و مقصود از تأثیر جامعه بر فرد، چیزی جز تأثیر دیگر افراد جامعه بر فرد خاص نیست. مقصود از حقوق و تکالیف فرد در برابر جامعه نیز چیزی جز حقوق و تکالیف فرد در برابر سایر افراد جامعه نیست» (سوزنچی، ۱۳۸۵، صص ۴۳-۴۴).

شهید صدر از دانشمندان معاصر فقه شیعی در انکار وحدت اجتماعی و ماهیت جدیدی به نام جامعه و حکومت می‌نویسد: «برای ما شایسته نیست مانند برخی از اندیشمندان و فلاسفه اروپا فکر کنیم که جامعه دارای یک وجود مستقل و ریشه‌دار است و حدود و اعضای جدای از افراد دارد. این طرز تفکر هگل و گروهی از فلاسفه اروپا است که فکر کرده‌اند عمل اجتماعی مجزاً و مستقل از عمل فرد است. اینان می‌خواهند میان کار اجتماعی و فردی فرق گذاشته، بگویند ما یک موجود اصیل و ریشه‌داری به نام «جامعه» داریم که دارای اعضای است و در حقیقت، همه افراد در بطن جامعه و در کیان او فشرده‌اند؛ هر فرد در جامعه، سلولی را در این واحد اصیل

تشکیل می‌دهد و برای خود، روزنه‌ای از داخل جامعه به خارج جامعه باز می‌کند. ما نیازی به غرق شدن در این خیال‌پردازی‌ها نداریم. ما برای جامعه و رای افراد مثل تقی و حسن و رضا هیچ مفهومی قائل نیستیم. ما هیچ اصلتی و رای این افراد برای جامعه نمی‌شناسیم» (صدر، ۱۳۸۱، صص ۱۰۹-۱۱۰). عبارات وی صریحاً اشاره به این نکته دارد که تنها اشخاص انسانی، بدون لحاظ تأثیر و تأثراتی که نسبت به یکدیگر در حوزه زندگی اجتماعی و رفع نیازهای خود دارند، حقیقی هستند و بنابراین مکلف احکام نیز اشخاص انسانی می‌باشند.

۲-۳. ماهیت حقیقی جامعه و حکومت در فقه حکومتی

در مقابل این دیدگاه، تفکری وجود دارد که از حقیقی بودن جامعه و حکومت، دفاع می‌کند. این دیدگاه بر این باور است که؛ «جامعه صرفاً جمع جبری رفتارها و اراده‌های افراد نیست؛ بلکه جامعه نیز شخصیت واحدی دارد که دارای حیات و ممت است؛ چراکه سرنوشت انسان‌ها در جامعه باهم چنان گره می‌خورد که به‌روشنی می‌توان از سرنوشت مشترک و اراده جمعی سخن گفت و خلاصه این‌که جامعه فقط مجموعه‌ای از آرا و عقاید و اراده‌های تک‌تک افراد نیست؛ بلکه یک اراده جمعی و یک حیات جمعی نیز در جامعه حضور دارد. البته باید توجه داشت که این امر به حدی نیست که فردیت فرد را کاملاً منحل کند و فرد را همواره منفصل محض در مقابل جامعه قرار دهد؛ بلکه فرد دارای عقل و اراده است و به او این امکان را می‌دهد که در مقابل جریان جامعه مقاومت کند» (سوزنچی، ۱۳۸۵، ص ۴۵). از طرف دیگر اینکه جامعه فراتر از اجزای آن می‌تواند منشأ آثاری باشد غیر از آثار تک‌تک اجزاء، حداقل ملاکی است که نشانگر حقیقی بودن جامعه است (مصباح یزدی، ۱۳۶۸، ص ۳۵).

حقیقی بودن جامعه و منشأ آثار بودن جامعه از طرف اندیشمندان اسلامی نیز مورد پذیرش و اثبات قرار گرفته است و ادله قرآنی نیز در تأیید آن ارائه شده است. شهید مطهری به تبع علامه طباطبایی بر این باور است که قرآن کریم برای امت‌ها (جوامع) سرنوشت مشترک، نامه عمل مشترک، فهم و شعور، عمل، طاعت و عصیان

قائل است. اگر جامعه واقعی نداشته باشد، سرنوشت و فهم و شعور و طاعت و عصیان برایش معنا ندارد و اینها دلیل است بر این که قرآن کریم به نوعی حیات قائل است که حیات جمعی و اجتماعی است (سوزنچی، ۱۳۸۵، ص ۵۵).

۳-۳. جامعه و حکومت؛ مکلفان فقه حکومتی

در رویکردهای فقه حکومتی، مکلف احکام و تکالیف نظام‌مند، «جامعه» و «حکومت» هستند که دارای وحدت و کثرت اجتماعی می‌باشند. به این معنا که در ذیل آنها هم «فرد» دخالت دارد و منشأ اثر خارجی است و هم هویت جمعی آنها تحت عنوان «جامعه»، «حکومت» اصیل و دارای منشأ اثر خارجی است؛ بنابراین می‌توان گفت این وحدت اجتماعی و این اراده مجتمع، مکلف فقه حکومتی قرار می‌گیرد. در واقع خصلت «هماهنگی» و «پیوستگی» نظام‌مند افعال جمعی، نشانگر آن است که مکلف چنین فعلی نیز می‌بایست «مجموعه‌ای منسجم از انسان‌ها» باشند که در بالاترین سطح، «جامعه» نامیده می‌شود. از این رو تکالیف «نظام‌مند»، متوجه تک تک آحاد مکلفین به نحو برابر و مستقل از یکدیگر نیست، بلکه به تناسب و برحسب جایگاه، به نحوی که فعل هر یک متقوم فعل دیگری باشد، بر همگان واجب شده است.

علاوه بر لزوم بررسی ماهیت «جامعه» به عنوان سنخ جدیدی از مکلف، لازم است که مسئله «چیستی و ماهیت حکومت دینی» نیز به عنوان رکن بسیار مهمی از جامعه دینی مورد مذاقه قرار گیرد. به نظر می‌رسد که حکومت دینی، یکی از دو رکن اصلی مفهوم فقه حکومتی است که بر چیستی فقه حکومتی و حد و حدود آن تأثیر مستقیم دارد. فقه حکومتی طبق تمامی تعاریف و رویکردها، فقهی است که ارتباط وثیقی با مؤلفه حکومت دینی برقرار می‌کند، از این رو ریشه بسیاری از اختلاف‌ها در تعریف از «فقه حکومتی» به تفاوت درک از «حکومت دینی» و کیفیت ارتباط آن «فقه» بازگشت می‌کند. به نظر می‌رسد مهم‌ترین نکته در امکان تئوریک و عملیاتی فقه حکومتی، درکی حداکثری از حکومت است. حکومت اسلامی در این معنا سرپرستی تکامل اجتماعی را به عهده داشته و در مقابل هجمه فکری، فرهنگی و تمدنی دول مدرن منفعل نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

تفاوت‌های سه‌گانه فقه فردی و حکومتی عبارت‌اند از:

۱. از ناحیه «موضوع» و «موضوع شناسی» میان فقه فردی و فقه حکومتی تفاوت اساسی وجود دارد. فقه رایج، مبتنی بر منطق و شیوه خاص خود، به صورت‌بندی موضوعات می‌پردازد به‌گونه‌ای که موضوعات خارجی را به صورت «عناوین کلی» مستقل از یکدیگر لحاظ کرده و سپس به استنباط حکم تک‌تک آن‌ها اقدام می‌ورزد، البته به صورت حداقلی مقداری از روابط میان گزاره و احکام شرعی را می‌سنجد و سپس حکم صادر می‌کند. نسبت سنجی باب تراحم، عام و خاص، مطلق و مقید و غیره نمونه‌هایی از این نوع است؛ اما شیوه موضوع شناسی در «فقه حکومتی» مبتنی بر منطق «کل‌نگر» است که سعی دارد موضوعات یک کل را در ارتباط، تعامل و تقوم با یکدیگر ملاحظه کند. این موضوعات دارای ساختاری نظام‌مند و سیستمی بوده که مجموعه‌ای از کنش و واکنش‌ها و ترابط میان عناصر، ماهیت آن را رقم می‌زند؛ بنابراین دو نوع موضوع شناسی «جزئی‌نگر» و «مجموعه‌نگر» با دو سنخ موضوع خارجی «خرد» و «کلان» نیز تناسب و تلائم دارد. موضوعات مبتلابه فرد، معمولاً موضوعات خرد است و موضوعات مبتلابه جامعه و حکومت از سنخ موضوعات کلان به حساب می‌آید.

۲. از جهت تکلیف، در فقه فردی، تکالیف دارای ماهیتی جزئی و مستقل، متوجه تک‌تک مکلفان به صورت واجب عینی یا کفائی هستند درحالی‌که در فقه حکومتی تکالیف به‌نوعی از تقوم، سطوح و نظام‌مندی، مشاع بودن در ثواب و عقاب برخوردار هستند که در نهایت منجر به تحقق تکالیف جمعی و اجتماعی می‌شود.

۳. از جهت مکلف نیز، در فقه فردی، آحاد مکلفان به صورت مستقل مکلف احکام هستند درحالی‌که در فقه حکومتی، جامعه دارای هویتی حقیقی فرض می‌شود، بنابراین می‌تواند مکلف احکام و مورد بعث و انبعاث در این حوزه قرار گیرد.

کتابنامه

قرآن کریم

حسنی، ابوالحسن (۱۳۸۸)، «تعریف فقه سیاسی و موضوع آن به منزله نخستین مسئله در فلسفه فقه سیاسی»، قیاسات، شماره ۵۱.

- درخشان، مسعود (بی تا)، *نظام‌های اقتصادی*، قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی).
سوزنچی، حسین (۱۳۸۵)، «اصالت فرد، جامعه یا هردو (بررسی تطبیقی آرای استاد مطهری و استاد مصباح یزدی)»، *قیسات*، شماره ۱۵.
- صدر، سید محمدباقر (۱۳۸۱)، *سنت‌های تاریخ در قرآن*، تحقیق: سید جمال الدین موسوی اصفهانی، تهران: تفاهیم.
- صدر، سید محمدباقر (۱۴۳۱ق)، *دروس فی علم الاصول*، قم: دارالصدر.
- فیرحی، داود (۱۳۹۳)، *فقه و سیاست در ایران معاصر (تحول حکومت داری و فقه حکومت اسلامی)*، تهران: نشر نی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۶۸)، «جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن»، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- مظفر، محمد رضا (۱۳۷۹)، *المنطق*، تحقیق: غلامرضا فیاضی، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ملکی اصفهانی، مجتبی (۱۳۷۹)، *فرهنگ اصطلاحات اصول*، قم: نشر عالم.
- میرباقری، سید محمد مهدی؛ و عبدالحی، یحیی؛ و نوروزی، حسن (۱۳۹۵)، «فقه حکومتی از منظر شهید صدر(ره)؛ با مروری بر ویژگی‌های فقه نظامات»، *راهبرد فرهنگ*، شماره ۳۶.
- میرباقری، سید محمد مهدی (۱۳۹۲)، *بررسی تطبیقی حجیت قواعد عام اصول فقه*، قم: فرهنگستان علوم اسلامی.